

# فهرس التواریخ

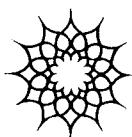
تألیف

رضاقلی خان هدایت

(بر سال ۱۲۶۸ هـ ق.)

به تصحیح و تحریش

دکتر عبدالحسین نوائی میر حاشم مشد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران: ۱۳۷۳

تقدیم به روان پاک استاد فقید  
عباس اقبال آشتیانی

## مقدمه

کتاب حاضر به نام فهرس التواریخ یکی از تألیفات متعدد رضاقلی خان هدایت است در زمینه تاریخ ایران و جهان اسلام به صورت تاریخ عمومی. چنین رسم است که هنگام تصحیح و طبع یک کتاب از شرح حال مؤلف و خصوصیات تألیف، ولو با اختصار، سخنی در میان آید. ولی در مورد مردی چون هدایت که چهره‌ای در خشان در عرصه تاریخ و ادبیات و لغت ایران است کار به دشواری می‌انجامد. زیرا او به علت تألیف کتب پارازشی چون روضة الصفا ناصری در تاریخ و مجمع الفصحا و رياض العارفین در شرح حال شعرا و عرفا و انجمن آرای ناصری در لغت سخت نامور است و پرداختن به شرح زندگی چنین کسی، آن چنان که نزد اهل نظر مقبول افتاد و اهل تحقیق را سودمند آید، خالی از دشواری نیست. زیرا اگر به تفصیل و تطبیل گراییم ممکن است طول کلام موجب ملالت خاطر بزرگان ملک ادب گردد و اگر با اختصار پیش آیم محتمل است که رهروان نوپای عرصه تحقیق سخنم را گنج و ابتر تلقن نمایند. با این حال چون از ذکر مطلب گزیر و گریزی نیست بدین کار دست می‌زنم به امید آن که نارسانی کلام را بر من ببخشایند.

خوشبختانه هدایت شرح حال نسبة جامعی از خود در کتاب مجمع الفصحا، پس از ذکر نام و اشعار شعرای سلف آورده است. و من براساس نوشته خود او که انصافاً سخت جامع و در عین حال از هرگونه لاف و گزار و خودستائی بدور است سخن را آغاز می‌کنم.

رضاقلی خان هدایت در پانزدهم محرم سال ۱۲۱۵ هجری قمری به دنیا آمده است.

زادگاه وی قریه چهارده کلاته از ناحیه هزار جریب در جنوب شرقی مازندران و شمال سمنان بوده و نسب او به شیخ کمال خجندي می‌رسیده و از این روی در اسمی افراد آن خاندان گاه عنوان «کمالی» افزوده می‌شد چنان که جد وی به اسماعیل کمالی شهرت یافته. پدر وی در دستگاه جعفرقلی خان فرزند محمدحسن خان قاجار و برادر دلیر آقامحمد خان به خدمت اشتغال داشته و پس از کشته شدن جعفرقلی خان به تزویر آقامحمد خان، در دستگاه بنیان‌گذار سلسله قاجاریه «ریش سفید عملة خلوت و صندوقدار جنسی» شده ولی به علت سوء ظن و تنگ نظری شهریار قاجار مورد عتاب و خطاب قرار گرفته و بالاجبار به عتبات عالیات پناه برده است. اما این دوران تبعید و دوری از وطن چندان نپاییده زیرا در همان سال آقامحمد خان کشته شده و او بار دیگر به وطن باز آمده و در آغاز سلطنت فتحعلی شاه، به عنوان تحولیدار و صاحب جمع «کل متوجهات دیوانی» مأمور فارس شده و در هنگام سفر فتحعلی شاه به خراسان وی نیز همراه بوده و در طی این سفر است که خبر تولد فرزند خویش را شنیده و تیمناً و تبرکاً نام وی را رضاقلی نهاده است. رضاقلی اندکی بعد یعنی در سال ۱۲۱۸ پدر خود را از دست داد و یتیم شد و چون مادرش به حبالة نکاح پسر عمومی خود میرزا محمدمهدى خان متخلص به «شحنه» درآمد، وی در کف حمایت و ظل عنایت ناپدری که مردی هوشمند و دانشوری آزاده و بلند نظر و روشنی دارد، قرار گرفت والحق ناپدری در حق وی پدری کرد و در تربیت و تعلیم وی مردانه کوشید. این نکته را باید گفت که بعد از مرگ پدر، رضاقلی به همراه مادر از فارس به تهران بازگشت و چون خاندان مادرش در بارفروش (بابل) مازندران می‌زیستند او نیز به بار فروش منتقل شد و دوران کودکی وی در این شهر گذشت تا این که شوق زیارت خانه خدا مادرش را برانگیخت تا از بارفروش بار دیگر به فارس رود. مادر وی سعادت زیارت خانه خدا را دریافت ولی در این سفر در گذشت و رضاقلی در زیر سایه ناپدری خود همچنان به کسب علوم ادبیه و عربیه ادامه داد تا جایی که مراتب فضل و کمال وی موجب گردید که حسینعلی میرزا فرمان فرما سلطنت بی‌جهة فارس و برادرش حسنعلی میرزای شجاع‌السلطنه او را به دستگاه حکومت سلطنت گونه خویش دعوت کردند و رضاقلی در سایه عطوفت و عنایت آنان به «مناصب مناسب» نائل آمد و چون شعر می‌گفت تخلص شعری «چاکر» را برگزیرد. اما بعدها این تخلص را رها کرد و «هدایت» تخلص نمود و به گفته خودش «مقاطع بعضی از غزلیات تبدیل یافت». تا این که در سفر فتحعلی شاه به فارس، وی مورد توجه شاهانه قرار گرفت و شاه قاجار او را

به حضور پذیرفت و «لقب خانی و امیرالشعراء» داد و در حقیقت با این مقدمات، وی برمسند «ملک الشعرا مغفور» یعنی فتحعلی خان صبا که به تازگی در گذشته بود تکیه زد.

وقتی فتحعلی شاه در ۱۹ جمادی الثانیه سال ۱۲۵۰ در گذشت و سلطنت بر محمد میرزا ولیعهد قرار گرفت، جمعی شاهزادگان قاجاری سلطنت محمد میرزا را برنتافتند و از در تمَرَد و طغیان برآمدند. زیرا به حکم سابقه طولانی در حکومت و بسیاری عده و عده خود را برای سلطنت احق و اولی از محمد میرزا جوان بی تجربه می دانستند چنان که دو نفر از آنان یعنی علی شاه ظل السلطان در تهران و دیگری حسینعلی میرزا فرمان فرما، دم از استقلال زدند و اعلام سلطنت کردند و خود را شاه خواندند و به این و آن لقب و منصب بخشیدند اما دولت فرمان فرما سخت مستعجل بود و چون میرنوروزی سلطنت وی روز کی چند بیش نپایید و بزودی در برابر سپاهی که محمد شاه به سرکوبی او فرستاده بود از پای درآمد و خود و برادرش دستگیر و به تهران فرستاده شدند و حسینعلی میرزا نرسیده به تهران به دستور قائم مقام کور شد و حسینعلی میرزا در وبای شدید سال ۱۲۵۱ تهران در گذشت. در این جریانات رضاقلی خان به عنوان ندیم و مربی فیروز میرزا برگزیده شد. دو سال بعد فیروز میرزا حاکم کرمان شد و فریدون میرزا به حکومت فارس آمد رضاقلی خان در جرگه مقربان وی نشست. در سال ۱۲۵۴ که محمد شاه از محاصره نافرجام هرات به تهران بازگشت، رضاقلی خان از جانب فریدون میرزا مأمور به تهران شد. محمد شاه او را با احترام پذیرفت و مأمور تعلیم و تربیت عباس میرزا نایب السلطنه پسر عزیز خود ساخت و از این جاست که وی به عنوان الله باشی شهرت یافته و به عزت در دربار شاهی زیسته است. محمد شاه در شب سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ در گذشت و پسرش ناصرالدین میرزا به سلطنت رسید و از تبریز به تهران آمد و پیش از رسیدن وی به تهران، در حدود چهل روز امور کشور را مادر او ملک جهان خانم ملقب به مهدعلیا اداره کرد.

مهدعلیا ظاهراً رفتاری درخور دربار گردون مدار قاجار نداشته و دُر عالم عشق و جوانی چنان که افتاد و دانی رفت و آمدهای پنهان و آشکار با این و آن داشته ازین جهت محمد شاه با او ترک همسری کرده و دختری از کردان ناحیه چهريق را به زنی گرفته بود و از آن زن پسری پیدا کرده بود. تولد این فرزند از بطن سوگلی شاه چندان موجب شادی خاطر محمد شاه شد که نام و لقب پدر نامدار خویش را برآونهاد و او را عباس میرزا

نایب السلطنه خواند. اما محمد شاه که از این نام گذاری و لقب بخشی ظاهرآ قصدی داشته تا او را بهولیعهدی برگزیند از روزگار فرصت نیافت و روی در نقاب خاک کشید و دوران به کام مهدعلیا و پسرش ناصرالدین میرزا شد و خود پیداست که این مادر و پسر با آن مادر و پسرچه کردند و در این میان رضاقلی خان که لله و مربی آن شاهزاده بود سخت مورد غضب شاه جدید و مادر کینه‌توزش قرار گرفت و از کار برکنار شد و «به‌کنج عزلت» افتاد. تا این که در سال ۱۲۶۷ امیرکبیر محمد تقی خان فراهانی او را به سفارت خوارزم فرستاد و وی این خدمت را بخوبی انجام داد و کتاب سودمند سفرنامه خوارزم ارمنان این مأموریت است.

وقتی رضاقلی خان از مأموریت بازگشت دارالفنون افتتاح شده بود هرچند امیرکبیر دیگر نبود. شاه قاجار رضاقلی خان را به پاس دانش فراوان و نجابت خانوادگی و کفایت ذاتیش به «ریاست و ناظمیت» دارالفنون برگزید و چند سال درین سمت بود تا ناصرالدین شاه وی را به عنوان معلم و مربی مظفرالدین میرزا به تبریز فرستاد. و دو سال درین سمت بود و سپس به تهران بازگشت و از آن پس از مشاغل دیوانی کناره گرفت و یکسره به کار تحریر و تحقیق پرداخت تا در سال ۱۲۸۸ در تهران درگذشت و پسرش علیقلی خان مخبرالدوله او را در نقطه‌ای که امروزه در خیابان استانی‌بول به مسجد هدایت معروف است به خاک سپرد.

هدایت از دانشمندان و شاعران پرکار عصر قاجاری است. کتب متعددی از او در زمینه‌های شعر و تاریخ و لغت باقی مانده. او خود در مجمع الفصحا به چندین کتاب نظر و نظم اشاره کرده است از این قرار:

انوار الولاية بروزن مخزن الاسرار و گلستان ارم یا بیکتاش نامه بروزن خسرو و شیرین و بحرالحقایق بروزن حدیقة سنانی و انیس العاشقین بروزن لیلی و مجنون و خرم بهشت در بحر تقارب و هدایت نامه در بحر رمل که این شش مثنوی را مثنویات ستة ضروریه خوانده است و غیر از این مثنویهای دیگری نیز دارد به نامهای منهج الهدایه و رساله مدرج البلاعه و مظاہر الانوار و مفتاح الکنوز و لطائف المعارف و تذكرة ریاض العارفین در شرح حال و اشعار عرفا و مجمع الفصحا در شرح حال شعراء و بیرون از این «اصیل التواریخ» و «نژاد نامه» و «اصول الفصول فی حصول الوصول».

فهرس التواریخ به تعبیری از رشته تواریخ عمومی است. درست است که برخلاف روضة الصفا و حبیب السیر و جامع التواریخ تاریخ را از هبوط آدم آغاز نکرده ولی باز از

آغاز ظهور اسلام حوادث تاریخی را به صورت سال به سال تعقیب کرده و به حوادث سال ۱۲۶۸ پایان داده است و ضمناً باید این نکته را ناگفته نگذاشت که نحوه نگارش قسمت اول کتاب یعنی حوادث تاریخی کتاب از سال اول هجری تا حدود ۱۰۵۶ بسیار کوتاه و شتاب زده و «تلگرافی» است ولی از سال مذکور مطالب کتاب توسعه و تفصیل بیشتری می‌باید تا آنجا که در سالهای حکومت قاجاریه کار به تفصیل تمام می‌انجامد و بخوبی می‌توان دریافت که قسمت ثانوی کتاب در حقیقت تحریر نخست کتاب روضة الصفای ناصری است. آشنایان به تاریخ می‌دانند که میرخواند مورخ مشهور عصر تیموری حوادث روزگار تاریخ ایران را تا زمان خود یعنی تا دهه نهم از قرن نهم را نوشته و فرزند زاده اش خواند میر جلد هفتم یعنی حوادث پایانی سلسلة گورکانی و قایع و جنگهای شاه اسماعیل را تا دو سه ماه به مرگ این پادشاه مانده ضبط کرده و دفتر تاریخ را به پایان آورده و رضاقلی خان هدایت حوادث تاریخی را از آنجا که او خامه بر زمین نهاده آغاز نموده و تاریخ قراقویونلو و آق قویونلو و صفویان و افغانها و افشاریان و زندیان و قاجاریان را بر آن افزوده و سخن را به شرح حال مشاهیر هر روزگار پایان داده و مجموع را در ده جلد به نام روضة الصفای ناصری اتمام بخشیده و قسمت قاجاریه فهرس التواریخ همان مطالب روضة الصفای ناصری قسمت قاجاریه است.

و اما قسمت اول که هدایت در آغاز کتاب آورده و چنین نشان داده که از خود اوست، به حکم آن که هیچ گونه اشارتی به مؤلف اصلی آن نکرده اقتباس بلکه انتحالی است از کتاب شاهد صادق تألیف میرزا محمد صادق بن محمد صالح آزادانی اصفهانی که در حدود ۱۰۵۶ هجری در هندوستان نوشته شده و چون تاکنون چاپ و منتشر نشده، هدایت پنداشته است که هرگز کسی متوجه این سرقت عجیب و مفصل نخواهد شد.

کتاب شاهد صادق مشتمل است بر پنج باب و یک خاتمه بدین شرح:

باب اول در ذکر خدا و رسول و نبوت و ولایت و ایمان و اسلام و حسنات و سیئات و آنچه بدین مناسب بود شامل صد و هفت فصل.

باب دوم در ریاست و سلطنت و حکومت و آداب و متعلقات آن مشتمل بر هفتاد و هفت فصل.

باب سوم در عقل و علم و عیب و هنر و آنچه مناسب است بدان حاوی هشتاد فصل.

باب چهارم در عشق و محبت و عداوت و فقر و غنى و عیش و غم و لهو و لعب و

سعی و سفر و آنچه به آن لایق بود شامل هفتاد و پنج فصل.  
باب پنجم در عالم و زمان و بقا و فنا و موت و حیات و ذکر افلاک و عناصر و  
موالید و آنچه بدان متعلق است مشتمل برندو شش فصل.

#### خاتمه در ضبط اسماء

از این کتاب که متضمن فواید و حکایات و نوا در اخلاقی و تاریخی و علمی و  
جغرافیائی است مهمترین قسمتها یکی فصل هفتاد و نهم از باب سوم است در علم  
اخبار و سیر که واقعی عمده عالم و سال وفات جمع کثیری از مشاهیر علما و ادباء و شاعرا  
را از سال اول هجرت تا تاریخ ۱۰۴۲ سال به سال ضبط کرده. پس رضاقلی خان هدایت  
این فصل را از کتاب شاهد صادق برداشته و به نام خود کرده و هیچ ذکری از مؤلف آن  
نیاورده حتی آنجا که مؤلف اصلی کتاب در سال ۸۸۸ به نام واقعه وفات جدش اشاره  
می‌کند وی مطلب را به گونه‌ای دیگر بیان می‌دارد که گوئی خود بدین نکته پی‌برده.  
بدنیست با هم شاهد این سرقت ادبی و تاریخی باشیم. مؤلف اصلی یعنی میرزا محمد  
صادق در شرح حوادث سال ۸۸۸ چنین آورده:

صدرالدین محمد طبیب زبیری اصفهانی که نسب محرر اوراق به او می‌پیوندد  
در گذشت.

اما هدایت این مطلب را چنین نقل می‌کند:

«صدرالدین محمد طبیب زبیری اصفهانی که نسب محمد صادق مؤلف کتاب  
شاهد صادق به او می‌پیوندد در گذشت».

خوشبختانه استاد من، شادروان عباس اقبال آشتیانی به کتاب شاهد صادق  
دسترسی داشته و این فصل هفتاد و نهم از باب سوم کتاب شاهد صادق را- منتها از سال  
۲۰۰ - در چند شماره مجله یادگار سال دوم، از شماره چهارم به بعد، با مقابله با دو نسخه  
یکی متعلق به خود او و دیگری متعلق به شادروان سید محمد مشکوہ چاپ کرده و  
مقدمه‌ای جامع در مورد میرزا محمد صادق اصفهانی که شعر هم می‌گفته و صادقی  
تخلص می‌کرده و جد میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی صاحب تذكرة معروف  
بوده نوشته است. گفتنی است که میرزا صادق در حین اسب سواری بزمین افتاده و یک  
چشم خود را از دست داده و به جای آن چشمی از مینا گذاشته و از این لحاظ به میرزا  
صادق مینا شهرت یافته و هر که توضیحی بیشتر در خصوص میرزا صادق و کتابش  
«شاهد صادق» و کتاب دیگرش «اصبح صادق» خواسته باشد به مجله یادگار سال دوم  
مراجعة کند.

شادروان عباس اقبال در پایان مقالت راجع به شرح حال میرزا صادق و علت نقل این قسمت در یادگار می‌نویسد.

«البته یک عدد از سالهای وفاتی که در این کتاب آمده صریحاً صحیح نیست و با مأخذ دیگر وفق نمی‌دهد. ما با علم به این نکته باز به هیچ یک از آنها دست نزدیم حتی برای آن که چاپ این قسمت زیاد طول نکشد متعرض آنها نشدم اهل تحقیق و تبع از مقایسه آنها با نوشتة سایر منابع، خود به صحت یا به عدم صحت آنها پی خواهند برد.» و باز «اگرچه ما در سال‌های درسنوات و تواریخ هیچ‌گونه تصرفی نکرده‌ایم و خلطها و اشتباهات مؤلف شاهد صادق را همچنان به حال خود گذاشته‌ایم اما در ضبط اعلام هرجا بیم آن می‌رفت که تصحیف و تحریف کار استنساخ کنندگان باشد آنها را با مراجعته به مأخذ دیگر تصحیح نموده‌ایم»

و در خاتمه نقل فصل هفتاد و نهم از باب سوم، بازیدین مطلب اشارتی دارد:

بعد از حادث ۱۰۴۱ می‌نویسد:

«... امیدوارم وقتی توفیقی فراهم شود تا تمام این قسمت را به شکل رساله کوچکی با حروفی در شتر چاپ کنیم و حواشی و ملاحظات را که لازم می‌دانیم بر آن بیفزایم» و خدایش بیامزاد که با نقل این مطالب خدمتی به اهل علم بویژه اهل تاریخ نمود و ضمناً چراغی فرا راه من داشت که من بزودی در برابر که این قسمت از فهرس التواریخ از آن دیگری است و این خود فرصتی پیش آورده تا نام محمد صادق مینا یک بار دیگر مطرح گردد و ذکر خیری از این دانشمند اصفهانی که روزگار وی را از اصفهان به هندوستان پرتاب کرده بود پیش آید. با این همه نمی‌توانم از اظهار حیرت خودداری کنم که چگونه شادروان عباس اقبال می‌خواسته تاریخ چند صد ساله ایران و دیگر کشورهای اسلامی را از هند گرفته تا دیار مغرب و مراکش و از امرا و سلاطین گرفته تا شعراء صوفیه و علماء و ادباء «حواشی و ملاحظات» بزند آن هم در «رساله کوچکی» چون این کاری نبوده و نیست که با مختصر حاشیه‌ای به پایان آید. ذکر وقایع و اسامی و تفصیلات زندگی و سال وفات کلیه رجال اسلامی از صوفی و عارف و شاعر گرفته تا شاهان و وزیران و سرداران آن هم از مراکش تا هند و از چین تا افریقا. پرداختن به چنین کاری پرداختن به تاریخ و رجال و وقایع سرزمین وسیعی است از اقیانوس اطلس تا اقیانوس کبیر و از سرزمینهای چین است تا پهنه افریقا و این کاری نیست که به مختصه‌ی صورت پذیرد بلکه سالها وقت و کار می‌برد آن هم کاری دست‌جمعی با وسائل و ابزار و کتب فراوان. باری استنساخ متن از روی نسخه شماره ۵۸۸ کتابخانه ملی تهران صورت گرفته که

به تشخیص جناب احمد منزوی «دستنویس نگارنده» بوده است و برای تصحیح آن در قسمت اول البته من تا آنجا که توانستم از تصحیحات شادروان عباس اقبال بهره گرفتم و فروزنتر از آن تا آنجا که در وسع داشتم وقت اجازه می داد به تصحیح و توضیح پرداختم، پیش از این رضاقلی خان هدایت بعضی از نکات را در حاشیه نسخه خطی فهرس التواریخ توضیح داده بود که آنها را حفظ کردم و با رمز «ر.ه» در زیر صفحات آوردم و هاشم محدث هم نکاتی را توضیح داد که آنها را نیز با رمز «ها» مشخص ساختم. اما توضیحات بی نام و نشان هرچه هست از این بی نام و نشان است و امید که در نظر اهل فضل مقبول افتد.

تصحیح قسمت دوم آسانتر بود. زیرا روضة الصفائی ناصری را در پیش رو داشتم و هرجا که تردیدی روی می نمود بدان مراجعه می کردم و خوشبختانه در این قسمت اطمینان خاطر من بسیار بیشتر از قسمت اول است که سخت مختصر و غالباً مبهم است خاصه آن که اسماء تاریخی دچار تصحیف و تحریف فراوان شده و جستجوی صورت صحیح آن گاه ساعتها وقت می گرفت.

در پایان این سخن باید تشکر کنم از هاشم محدث یادگار دوست دیرین و در گذشته دکتر سید جلال الدین محدث که استنساخ این کتاب را مشتاقامه بر عهده گرفت و فهارس آن را با دقت تمام به پایان رسانید حتی در توضیح مشکلات کتاب مرا یاری کرد و بی گمان اگر همت و جدیت او نبود هرگز به این خدمت توفیق نمی یافتم. از خداوند توفیق مستمر او را در انجام چنین خدمتها فرهنگی خواستارم.

همچنین باید تشکر کنم از دست اندرکاران مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی که در این کتاب به دیده تحسین نگریستند و در من به عنین عنايت. از همه سپاسگزارم و بیش از همه سپاس دارم از استاد فقیدم عباس اقبال آشتیانی که نه تنها معلمی دلسوز و مشوقی مشفق بلکه راهنمایی دانشور بود که به فرهنگ و ادب و تمدن این سرزمین اهورایی یعنی ایران عزیز سخت دلبسته و وابسته بود و بهمن نیز آموخت که به سرزمین ایران و تمدن والای آن و مردم هوشمند و کوشایش مهر بورزم. من این تألیف را که جزئی از تاریخ پرافتخار وطن من است نشار روح پرفتح وی می کنم زیرا او به این تاریخ پرنشیب و فراز ایران و ایرانی مهر می ورزید.

تهران. هشتم بهمن ماه ۱۳۷۱

عبدالحسین نوائی